

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث به اینجا رسید که آیا مجتهد متجزي می‌تواند از غیر، تقلید کند یا خیر؟ و آیا غیر می‌تواند از او تقلید کند یا خیر؟ این دو بحث را مفصل عرض کردیم.

عنوان سوم: آیا قضاوت مجتهد متجزي نافذ است؟

آیا قضاوت مجتهد متجزي، نافذ است و او می‌تواند متصدي قضاوت شود یا خیر؟ البته این بحث را در اینجا فقط باید به صورت اشاره عنوان کنیم و بحث مفصل او در کتاب قضاء مطرح می‌شود. در کتاب قضا یک نزاع این است که آیا اصلاً از شرائط قاضي، اجتهاد است یا خیر؟

جواب: دو نظریه وجود دارد برخی که کثیری از فقهاء هستند، قائلند که قاضي «يجب أن يكون مجتهداً»، نظریه دوم، این است که اجتهاد در قاضي معتبر نیست.

اگر گفتیم که در قاضي، اجتهاد معتبر نیست، دیگر نوبت به این بحث نمی‌رسد. چون وقتی می‌گوئیم در قاضي اجتهاد معتبر نیست، و غیر مجتهد می‌تواند متصدي منصب قضاوت شود، بطریق اولی مجتهد متجزي می‌تواند متصدي منصب قضاوت شود.

اما اگر گفتیم که در قضاوت، اجتهاد معتبر است، آن وقت این نزاع واقع می‌شود که آیا آن اجتهاد که در قضاوت معتبر است، اجتهاد مطلق است یا اینکه مجتهد متجزي هم می‌تواند عهده دار قضاوت شود؟

روی این مبنا که ما می‌گوییم در قضاوت، اجتهاد معتبر است، از مجموع ادله‌ای که در محل خودش اقامه می‌شود، استفاده می‌شود که اجتهاد مطلق معتبر است. البته عرض کردم که اگر ما اصل اشتراط اجتهاد را پذیرفتیم، اجتهاد مطلق معتبر می‌شود.

دلیل بر لزوم اجتهاد مطلق در قضاوت چیست؟

در آنجا دو روایت مهم وجود دارد: یکی «مقبوله عمر بن حنظله» است، یکی مشهوره أبي خديجه است. کسانی که برای شرطیت اجتهاد می‌خواهند استدلال کنند، به همین دو روایت استدلال می‌کنند.

در مقبوله عمر ابن حنظله آمده است؛ «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ»، وقتی یک نزاعی واقع می‌شود رجوع کنید به کسی که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر می‌کند، و احکام ما را بداند. از این سه عنوان «رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» مجموعاً عنوان اجتهاد و شرطیت اجتهاد را استفاده کرده‌اند.

عرض کردیم که این بحث در محل خودش باید انجام شود، ما اینجا علی‌المبني باید بحث کنیم، بر فرض اینکه از این مقبوله عمر ابن حنظله شرطیت اجتهاد در قضاوت استفاده شود، روشن است که این اجتهاد، باید اجتهاد مطلق باشد، کسی که اجتهادش، اجتهاد متجزی است، بر او «عرف احکامنا» اطلاق نمی‌شود، مگر اینکه متجزی باشد که مقدار زیادی را بداند.

نکته: دقت کنید متجزی هم چند نوع دارد. این یک نکته‌ای است که به عنوان تکمیل مطلب بحث قبل، باید مورد نظر واقع شود.

یک متجزی هست که فقط یک مسئله را استنباط کرده، مثلاً فقط در بحث نماز جمعه زحمت کشیده، استنباط کرده، فهمیده که نماز جمعه واجب است. حالا یا به نحو واجب تخییری یا به نحو واجب تعینی. یک مجتهد است که قدرت استنباط در کل باب قضا از حدود و دیات و قصاص را دارد، اما قدرت استنباط در باب عبادات ندارد، در باب معاملات بالمعنی الأخص هم ندارد، اگر بگوئیم که در این معامله خیار وجود دارد یا خیر، نمی‌تواند استنباط کند، اما در باب قضا قدرت استنباط دارد.

در اجتهاد متجزی، ملکه به عنوان ملکه ضعیف هم وجود دارد، مثل سایر ملکات، الان یک کسی ملکه شجاعت دارد این شجاعتش در حد این است که فریاد بزند، اما یک کسی ملکه شجاعت دارد، شجاعتش در حد این است که چند نفر را از بین ببرد.

– ما از بحث تعریف اجتهاد به صورت گذرا عبور کردیم، چون گفتیم بحث تعریف اجتهاد در علم اصول مطرح می‌شود. آنچه که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا از مجتهد متجزی می‌شود تقلید کرد یا خیر؟ او می‌تواند از دیگری تقلید کند یا نه؟ مقداری راجع به امکان تجزی بحث کردیم و گفتیم برای استحاله دو دلیل اقامه شده، هر دو دلیل را ذکر کردیم و رد کردیم و توضیح دادیم که مخصوصاً در علم فقه، ابواب فقهی از نظر سهولت و صعوبت مختلف است. شما یک وقت یک مسئله فقهی پیدا می‌کنید، مستندش یک روایت است، اما یک وقت مسئله فقهی پیدا می‌کنید باید شما در بحث اجتماع امر و نهی مبنا داشته باشید، باید در بحث مقدمه واجب مبنا داشته باشید.

خود احکام فقهی از نظر سهولت و صعوبت چند مبناي اصولی دارد. از نظر کمبود مدرک و کثرت مدرک مختلف است، لذا یک فقیهی می‌تواند در یک بابی قدرت استنباط داشته باشد، در یک باب دیگر قدرت استنباط نداشته باشد، کما اینکه برخی می‌گویند در زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) اجتهاد بوده است. این بحث را در مقدمات اجتهاد إن شاء الله مفصل بیان می‌کنیم، آن زمان اجتهاد خیلی محدود بوده است، یعنی راوی روایت را از امام می‌شنیده است، اگر روایت دیگر عام یا خاص بوده است، با آن مقایسه می‌کرده و نظر می‌داده است. در همین اندازه. دیگر اجتهاد زمان ائمه (علیهم السلام) متوقف بر این مبانی اصولی نبوده است. –

حالا می‌خواهم این نکته را عرض کنم که ما چند نوع مجتهد داریم؛ یک متجزی داریم که فقط در یک مسئله آمده، استنباط کرده است. این روایت «رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» شاملش نمی‌شود، اما اگر یک متجزی داشتیم که در تمام جزئیات قضا استنباط کرده است، احکام حدود و دیات و قصاص را کاملاً از روی اجتهاد مسلط است، اما قدرت

استنباط در باب عبادات را ندارد. آیا این روایت مقبوله عمر ابن حنظله، شامل این متجزی می‌شود یا نمی‌شود؟

لذا باید بیائیم بین خود متجزی‌ها تفکیک کنیم. این تفکیک در کلمات علماء نشده است. نوعاً گفته‌اند که قضاوت متجزی نافذ نیست، چون این روایت شامل او نمی‌شود. ما می‌خواهیم عرض کنیم که متجزی اقسام و انواعی دارد، یک متجزی در یک مسئله و دو مسئله استنباط کرده، این روایت شاملش نمی‌شود، اما متجزی در یک باب مفصل مثل بحث قضا استنباط کرده، این روایت شامل او می‌شود. این حدیث مقبوله در وسائل الشیعه، ج 27، باب سی و دوم ابواب کیفیت الحکم حدیث دوم آمده است.

دومین حدیث: مشهوره اُبی خدیجه

حدیث اُبی خدیجه سالم ابن مکرم - که البته در سند این حدیث بحث وجود دارد، گفتیم که الان نمی‌خواهیم وارد بحثش شویم، در وسائل الشیعه، ج 27، ص 139، ابواب صفات قاضی، باب یازدهم، حدیث ششم - یک تعبیر در آن وجود دارد که بعضی گفته‌اند به خاطر این تعبیر ما می‌توانیم بگوئیم که مجتهد متجزی قضاوتش نافذ است.

اُبی خدیجه تکیه می‌کند «أَنْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ»؛ گفته‌اند در این مشهوره می‌گوید «أَنْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا»؛ کلمه «شَيْئاً» دارد، این «شَيْئاً» شامل مجتهد متجزی هم می‌شود. مجتهد متجزی که یک مسئله را استنباط کرده، در تمام این ده‌ها هزار مسئله فقهی آمده یک مسئله را استنباط کرده است، این عنوان «شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا» بر آن صادق است.

لذا روی این حساب گفته‌اند: و لو ما از مقبوله عمر بن حنظله استفاده نکنیم، اما از مشهوره اُبی خدیجه استفاده می‌کنیم که قضاوت مجتهد متجزی نافذ است. آیا این مطلب درست است یا نه؟ اینجا چند جواب می‌توانیم بیان کنیم:

جواب اول: این است که این حدیث در کتاب تهذیب مرحوم شیخ طوسی هم ذکر شده، در آنجا این تعبیر «شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا» در آن وجود ندارد.

اشکال: الان شما به یک حدیث برخوردید، این حدیث دو جور نقل شده، در یک نسخه این کلمه باشد، در نسخه دیگر این کلمه نباشد، شما باید چه کنید؟ آیا مجتهد برای استنباط به کدام حدیث استدلال کند؟

جواب: یک اصل داریم در اینجا و آن این است که ما شک می‌کنیم که آیا این زیاده، از امام معصوم (ع) صادر شده یا نه؟ یک اصلی را جاری می‌کنند به نام أصالة عدم الزیادة، البته بعضی در اینکه این اصل جریان دارد یا نه، تأمل دارند، اما اکثراً قبول کرده‌اند.

پس اولاً در کتاب تهذیب این کلمه «شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا» نیست.

ثانیاً

بفرض اینکه این تعبیر باشد، معنای عرفی این تعبیر «شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا» چیست؟ معنای لغوی چیست؟ ما اگر ظهور لغوی را در اینجا مطرح کنیم، «شَيْئاً» از نظر لغت، حمل بر یک مسئله هم می‌شود، اگر کسی یک مسئله را بداند می‌گوید: «يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا» اما ظهور عرفی چطور؟ شما در عرف وقتی می‌گوئید که فلانی دست در این کار دارد، به اینکه یک آدمی است که نسبت به نظرات معصومین وارد است «شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا» یعنی «شَيْئاً معتد به من قضایانا»، یک ظهور عرفی در این معنا دارد. عرف

این معنا را استفاده می‌کند، می‌گوید امام فرموده است «أَنْظَرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا»، یعنی آدمی است که به نظریات ما و احکام شرع وارد است و این دیگر صدق بر مجتهد متجزي نمی‌کند. آن وقت در اینجا این بحث اصولی مطرح می‌شود، در یک روایتی ظهور لغوی ما را به یک نتیجه برساند، ظهور عرفی ما را به یک نتیجه دیگر برساند، کدامیک را باید اخذ کنیم؟

ظهور عرفی مقدم است یا ظهور لغوی؟

جواب: ظهور عرفی مقدم است. چون مخاطب این روایات، عرف است و إلقاء به عرف است، لذا در اینجا همان ظهور عرف را مدنظر بگیریم. لذا گاهی اوقات در بعضی از روایات باید دید که عرف زمان صدور از معصوم، از آن چه استفاده‌ای می‌کرده است؟ حق نداریم بگوئیم که لغت این معنا را دارد. از اول ما بیائیم هر روایت را بلافاصله حمل کنیم بر ظهور لغویش، باید ببینیم ظهور عرفی در زمان صدور روایت چه بوده است.

پس این هم جواب دوم که حالا بر فرض اینکه این عبارت باشد «يعلم شيئاً من قضایانا» شامل مجتهد متجزي نمی‌شود.

نتیجه

نتیجه این شد اگر ما اصل شرطیت اجتهاد را از این ادله استفاده کردیم، قاضی یا باید مجتهد مطلق باشد یا مجتهد متجزي که یک مقدار معتدبه‌ی را بداند. عرض کردیم که متجزي اقسامی دارد، اصلاً عرض کنم که زمان طوری پیش خواهد آمد که مجتهدین این طور خواهند شد، یعنی یک شخص مجتهد است فقط در باب معاملات، یک شخص مجتهد است فقط در باب عبادات، بیست سال آینده اینقدر فروع فقهی زیاد می‌شود و مشکل، که دیگر اصلاً نمی‌شود یک کسی که مجتهد باب معاملات است، در باب عبادات هم کما هو حقّه بتواند استنباط کند.

تصدی امور حسبیه توسط مجتهد متجزي

یک بحثی که باز ما ندیدیم در کتاب آقای خوئی و بعضی از بزرگان مطرح شده باشد و مناسب هم هست که مطرح شود این است که آیا مجتهد متجزي می‌تواند متصدی اموری حسبیه شود؟

امور حسبیه وظایفی است که قیام به آنها شرعاً و عقلاً واجب است و اگر ما آن وظائف را انجام دادیم موجب تقرب إلی الله است و اموری است که غالباً مورد احتیاج و حاجات مردم است و از آن تعبیر می‌کنند به امور حسبیه. فرض کنید یک اوقافی است که الان تولیت ندارد، مالی که صاحبش مهجور است و مالی که صاحبش غایب است. امور حسبیه به اموری اطلاق می‌شود که قیام به آنها برای تقرب إلی الله واجب است و اموری است که نوعاً مورد احتیاج نوع مردم است.

الان بحث در این است اگر در یک زمانی فقیهی نبود، خود مرحوم شیخ در کتاب مکاسب در بحث ولایت فقیه این بحث را مطرح می‌کند، می‌فرماید اگر فقیه نبود، نوبت می‌رسد به عدول مؤمنین. اگر آنها نبودند به سایر مؤمنین می‌رسد.

الان بحث در این است که با وجود مجتهد مطلق، آیا مجتهد متجزي هم می‌تواند متصدی امور حسبیه شود یا نه؟ این هم بحثش مفصل است. عمدتاً در بحث ولایت فقیه این بحث مطرح می‌شود، آنجا ادله که اقامه می‌شود بر اینکه فقیه، متصدی اموری حسبیه باشد، آنجا یک اطلاق لفظی محکم که شامل مجتهد متجزي شود نداریم.

قدر متيقن از ادله که مي‌گويد فقيه متصدي اموري حسبيه شود، مجتهد مطلق است. بلي، در صورت عدم مجتهد مطلق، مجتهد متجزي بر عدول مؤمنين اولويت دارد. اما با وجود مجتهد مطلق، مجتهد متجزي صلاحيت تصدي امور حسبيه را ندارد.

اکنون اگر بخواهيم ادله‌اي که مجتهد بايد قيام کند براي امور حسبيه بيان کنيم، خودش يک بحث مفصل مي‌شود، منتها در اینجا علي المبني مي‌گويم ادله‌اي که مي‌گويد مجتهد بايد متصدي وظيفش شود و قيام کند، مجتهد متجزي نمي‌شود و ما به اطلاق لفظي محکم نداريم. اين يک بحث.

بحث ديگر که بايد روي آن دقت کنيد، اين است که ما آمديم گفتيم که مجتهد نمي‌تواند از غير خودش تقليد کند، بر مجتهد، تقليد از غير حرام است، آيا اين حرمت، تکليفي است يا حرمت شرعي است؟

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ